

روش تجدد در زبان و ادبیات فارسی

چگونه بوده و چگونه باید باشد؟

-۳-

زبان فاخریز از عاریت گرفتن است

تا اینجا آنچه نوشته‌ام برای این بود که خوانندگان در ذهن خود جای دهند که درین مدت بسیار دراز که زبانهای ایرانی در کشور ایران کنونی و سرزمینهای گوناگون آن رواج داشته است هیچ يك از این زبانها تاجایی که مای دانیم از عاریت کردن از اندوخته های بیگانه و آنهم بیگانهگان سامی نژاد باک نداشته‌اند. اینک نه برای اینکه عقیده دیرین خود را بر کرسی بنشانم بلکه برای دست زدن بفرسفه زبان و اصول تکوین و تکامل آن دلیل عقلی و نقلی و جهت طبیعی و قهری این سنت دیرین یعنی عاریت گرفتن از زبان بیگانه را باید آن چنانکه تاریخ و زبان شناسی کنونی گواهی می دهد در میان بگذارم :

تفاوت بسیار آشکاری که در میان عالم مادی و عالم معنوی هست و این دو قلمرو را از یک دیگر بکلی متمایز و جدا می کند اینست که در عالم مادی عاریت خواستن و یاری طلبیدن دلیل تھی دستیم اما در جهان معنوی عاریت گرفتن و یاری خواستن دلیل بر توانگری و فزون خواهی و طلب کمال و برتریست. مثل پیش پا افتاده ای برای شما میزنم، حکمت و طب و اختر شناسی و جغرافیا و ریاضیات در تمدن باستان زاینده فکر یونانیان قدیمست. اگر نیاکان ما در دوره هخامنشی و اشکانی و ساسانی و در صدر اسلام بای تمصب نژادی جاهلانه را بجایی میگذاشتند که میگفتند این علوم دوسرزمین یونان ریشه گرفته است ورك ملی ما را از آن باز میدارد که این علوم را بگیریم و در زندگی معنوی خود بکار بریم، ما امروز درباره آن نیاکان باهمه پرستشی که باید و شاید در باره آنها داشته باشیم چه میگفتیم؟ شرم نکنید و با کمال صراحت بگوئید ما آنها را ابه و احق میشمریم! همچنانکه همین ایراد بزرگ را بیدران و نیاکان دویست سال و صد سال پیش داریم که بهمین نادانی از کاروان تمدن واپس ماندند! اگر ایرانیان اواخر دوره صفویه و دوره افشار و زند و قاجار و مشروطیت بهمان اندازه که ایرانیان دوره های پیش از آن دوش بدوش تمدن و فرهنگ جهان میرفتند رفته بودند امروز ایران این ایران من و شما نبود! این راز را من با کسانی که انصاف دارند در میان می نهم و آنها میدانند که همه درد ایران در همین جاست.

پس ناچار فرزند آدمی، چه رومی و چه زنگی، چه ترك و چه تازیك، چه آریایی و چه سامی چاره ندارد که از تمدن جهان پس نماند. پس اندکی از دانش و فرهنگ بیچارگی و بدبختی است. از روزی که دانش در جهان پیدا شده است مدیر و مدبرزندگی آدمی زادگان دانش شده است و پس، راستست که تمدن دردهای گوناگون آورده که در زمانهای پیشین نبود، اما فراموش نکنید که دارو و درمان آنرا هم آورده است. چون نمیتوان گرفتار بیماری و درد نشد پس نمیتوان از دارو و درمان هم چشم پوشید.

تکمیل زبان در تکامل تمدن

بیگانه وسیله ای که دانش لازم دارد زبانست و پس. اندیشه آدمی میزاید و می تراود و زبان آن زایش ها و تراوش ها را بیان می کند و خط آن بیان را نگاه میدارد و چاپ آنرا تا جاودان

از دستبرد میرهاند. ناچار تمدن زبان و خط و چاپ را لازم دارم چنانکه اندیشه نیز حاجتمند بزند کیست، تا کسی زنده نباشد نمیتواند بیندیشد.

امروز بجز چند زبان وحشی افریقایی که هنوز خط هم ندارند چه برسد باین که دانشی در آنها باشد هیچ زبانی نیست که مطلقاً کلمات بیگانه در آن راه نیافته باشد. همچنان که قوم متمدن دانش و فرهنگ را از دور و نزدیک و از دوست و دشمن گرفته و در گرفتن آن ننگ نداشته است زبان متمدن هم ناچار از این سوی و آن سوی الفاظ چه مفرد و چه مرکب، چه اسامی ذات و چه اسامی معنی و گاهی هم تعبیرات و تلنیفات گرفته است و نبایست ازین عاریت گرفتن و بر سر مایه افزودن و با آن سوداگری کردن و بر هنر و اعتبار افزودن بیم داشته باشد.

زبان تازی و زبان فارسی

من از نخست عزم کرده بودم که درین رشته بسی دراز که می‌ترسم عنان ایجاز و اختصار را از دستم بگیرد وارد نشوم و آنرا برای یک سلسله مقالات جداگانه بگذارم اما قلم که باینجا رسید و رشته سخن که بدین بحث انجامید خوانندگان و خویشان را ناچار دانستم که شتابان و قلم انداز شبیه بسیار دقیق حسرت انگیزی را که در ذهن بسیار کسان در ایران شاید از قرن‌ها ریشه کرده باشد رقم کنم و آن اینست که برخی از بی‌خبران می‌پندارند و گاهی بیانک بلند و نمود میکنند که زبان تازی زبانی یاک و بی آمیختگی و مستقنی از زبان‌های بیگانه و مخصوصاً زبان فارسیست. نخست این نکته را بیاد بسیارید که در سرزمین عربستان پیش از اسلام اقوام مختلف میزیستند که زبانهای مختلف داشتند و اگر چه آنها از ریشه سامی بود اما گذشت روزگاران دراز در میان آنها جدایی افکنند و زبانهای جداگانه شده بودند. آنچه ما اکنون میدانیم اینست که درین شبهه جزیره همسایه ایران زبان حمیری و زبان نبطی و زبان آرامی و زبان سریانی و حتی زبان حبشی و بربری رواج داشته و هر گروهی بیکی از این زبانها سخن میگفتند، تا وقتی که هنوز این قبائل و اقوام بایکدیگر همکاسه نشده بودند زبانهای جداگانه داشتند، نخستین روزی که با یکدیگر هم پیاله شدند روزی بود که اسلام ایشان را با هم بر سر یک سفره نشاند و یک حکومت و یک تمدن را در میانشان برقرار کرد. این تمدن جدید و نوآیین از جمله کارهایی که کرد این بود که زبان این اقوام مختلف را چون همه عرب بودند گرد آورد و کلمات آنها را ضبط کرد و دانشمندان که اتفاقاً درین زمینه همه ایرانی بودند همه کلماتی که از تازیان شنیدند یا در آثارشان دیدند در یک جا گرد آوردند غافل از آنکه این یک حمیری و آن یک نبطی و آن دیگری سریانی یا آرامی یا بربری و یا حبشی است اینکه میبینید در برابر یک مفهوم در زبان تازی الفاظ متعدد و گاهی مثلاً پنجاه لفظ مختلف هست دلیل بر اینست که پنجاه قوم هر یک کلمه دیگری برای آن مفهوم داشته‌اند که البته امروزه جزو زبان تازیست اما در حقیقت و در روزگاران قدیم زبان پنجاه قوم مختلف بوده است.

تازیان همچنانکه از مغرب با حبشیان و بربریان و قبطیان و سریانیان و مردم سوریه و فلسطین و قرقاطینه قدیم رفت و آمد داشتند از شرق با طوایف سامی دیگری یعنی آرامیان و عیلامیان و کلدانیان و آشوریان و از همه بالاتر با ایرانیان مخصوصاً ایرانیان زمان ساسانیان مربوط بوده‌اند. دو گروه که با یکدیگر رفت و آمد میکنند قهراً زبان یکدیگر را می‌آموزند، آن ازین و این از آن کلماتی که در تمدن و در پیشرفت تمدن لازم دارند میگیرند؛

جای از چین بکشورهای همسایه رفت و در همه این کشورها نام این گیاه را از زبان چینی گرفتند. هلو از ایران بارو یا رفت و در زبانهای اروپایی قدیم نام آنرا از نام ایران مشتق کردند

یسته از ایران با رویا رفت و نام خود را با خود برد ، همچنانکه شکلا و کاکائو و قهوه هم نام خود را با خود پیران آوردند .

زبان تازی هم مانند هر زبان دیگر حاجت به بیگانه داشت . ادبای قدیم ایرانی برخی ازین کلمات را که تازیان از زبانهای ایرانی گرفته اند نشان داده اند که در کتابهای فن مخصوصاً در قفه اللغة تألیف ابومنصور ثعالبی نیشابوری ایرانی می توانید یافت اما شماره آنها بیش از آنست که آنها پنداشته و ضبط کرده اند . مثلاً تردیدی نیست که کلمه « قلعه » تازی از « کلات » فارسی گرفته شده یا اینکه « لعل » از کلمه « لال » فارسیست که همان ریشه کلمه « لاله » و « آلاله » است و همه جا در سرخی بکار رفته و صد ها کلمه دیگر که تنگی جا و شتابی که من زودتر بیابان این بحث برسم ناچار سرا از ذکر همه آنها باز میدارد .

هنگامیکه در فرهنگستان ایران تغییر کلمه « بیطار » پیش آمد و همان روز کلمه « دامپزشک » گذشت و نه تنها من آن روز این کلمه سنگین گوش و زبان خراش را نسندیدم بلکه هنوز هم با آنکه چند سالست بدان خو گرفته ام نمی یستم و از نایسندیدن عازندارم ناگهان بی مقدمه دردل خویش خنده ام گرفت و گفتم این کلمه را تازی میدانند و با آن ستیزه می جویند غافل از آنکه تازی نیست و قطعاً از ریشه یونانیست و یقین دارم اصل آن در زبان یونانی بساختمان زبان فرانسه کنونی hippiatre بوده است مرکب از دو جزء یونانی hippos بمعنی اسب latros بمعنی یزشک که اکنون هم از زبان فرانسه به معنی بیطاری که اسب را درمان می کند بکار میرود و بقاعده تقریب هاوی را از آغاز آن انداخته و پ را به ب بدل کرده و از جزء آخر کلمه بیطار ساخته اند و بعد بقاعده زبان تازی از آن اشتقاق کرده و از آن « بیطر » و « بیطرة » و « بیاطره » و « بیطر » ساخته اند و از ریشه « بطر » گرفته اند و حال آنکه « بطر » بمعنی شکافتن و کافتن و سوراخ کردن و معنی مجازی آن شادی و خوش روئی و گستاخی و ناسیاسی و سرگردانی و پیمان شکنیست و هیچیک ازین معانی حقیقی و مجازی و اصلی و فرعی با درمان کردن ستور و چاربا که بیطاری باشد اندک مناسبتی ندارد و بهترین دلیل هم همان جمع کلمه بیطارست که در عربی « بیاطره » آمده و این هم فاعله مسلم زبان تازیست که کلمات مأخوذ از زبانهای بیگانه را باین وزن جمع می بندند مانند « قیاصره » جمع قیصر و « اکاسره » جمع کسری و « اساوره » جمع سوار فارسی و « سرازبه » جمع سر زبان و « فراغه » جمع فرعون و کلمات مستعده مانند « اشاعره » جمع اشعری و « افاغنه » جمع افغانی و « ارامنه » جمع ارمنی و « امناذره » جمع منذر یعنی خاندانی که افراد آن منذر نام داشته اند و « هباطله » جمع هبطل و حتی « عبادله » جمع عبد الله و « غسانه » برای جمع افراد خانواده غسان و « برآمکه » جمع افراد خانواده برمکیان و « جهابنده » جمع جهبند و « تلامذه » جمع تلمیذ مأخوذ از زبان عبری هم آمده است و هر جا که این نوع جمع دیده شود ریشه خارجی آن کلمه یا مستعده بودن آنرا ثابت میکند .

خودی و بیگانه

کسانیکه در زبان گرفتار این تعصب « خودی و بیگانه » می شوند نمیدانند که گاهی کارشان بجایی میرسد که جز تعبیر کودکانه تعبیر دیگری درباره آنها نمیتوان روا داشت . کسانی که همدانش آنها در زبان فارسی بر سر این هشت حرف ، ث و ح و ص و ض و ط و ظ و ع و ق است یعنی هر لفظی که در زبان امروز یکی از هشت حرف در آن هست تازیست و اگر نیست فارسیست راستی درخور هزاران سرزنش علمی اند . این زبان ما از سالیان بسیار دراز ، در همان دوره های

بی نیازی و استغنای زبان هخامنشیان و اشکانیان و ساسانیان نه تنها از زبانهای سامی همسایه خود الفاظی گرفته است بلکه از زبان دو ملت دیگر که قرن‌ها با آنها دشمنی داشته ایم یعنی از زبان یونانی و لاتین هم لغت گرفته و چون در برخی از آنها این هشت حرف تازی نیست بلکه آن چهار حرف امیل فارسی که آنها را علامت فارسی بودن می‌پنداریم نیز هست آنها را بیگانه نمی‌انگاریم. اصل قدیم کله فنجان « پنگان » است و آن از زبان یونانیست الماس و دیهیم و سیهر و زمرد و چند صد کلمه دیگر هم از زبان یونانی آمده. در اصطلاحات پزشکی و دارو سازی و مخصوصاً در نامهای گیاههای طبی بسیاری هست که از زبان لاتین گرفته شده مانند قرفیون و ماذریون و ناتوره و تریاک و افیون و افسطین و بادیان و باز چند صد کلمه دیگر. شنبه و کلیسیا و کشش و باز کلمات دیگر از زبان آرامیست. کلماتی که از زبانهای هندی و ترکی چغتایی و ترکی سلجوقی و مغولی و ایغوری و حتی ارمنی و گرجی بزبان فارسی آمده داستان دیگری دارد که باز ترس اینکه مبدا این بحث دراز شود مرا از ذکر آنها باز میدارد.

پیروی زبان تازی از ناموس فارسی

اگر بر سر روابط زبان تازی بر گردیم عقیده تازه‌ای باشما درمیان خواهم نهاد و آن این است که عاریت گرفتن تازی از فارسی منحصر بگرفتن کلمات مفرد نیست بلکه گاهی این مفردات ناموس زبان فارسی را هم با خود بزبان تازی برده‌اند و آن معانی مجازی و حتی گاهی تقلید آشکار ترکیبات زبان فارسیست و این دامنه باندازه ای وسعت گرفته است که حتی در افعال پیروی از معانی مجازی کرده‌اند مثلاً گشادن در زبان فارسی بمعنی باز کردن و یکی از معانی مجازی آن کشور گرفتن است و تازیان « فتح » را عیناً بهمین حال استعمال کرده‌اند و محالست که از زبان فارسی تقلید نکرده باشند زیرا که در هیچ زبان دیگری گشادن در ضمن بمعنی کشور گرفتن نیست و از اینگونه موارد مشترك حکم با تاریخ و با قدمت تمدن است یعنی هر ملتی که تمدنش قدیمتر باشد مورد تقلید ملتی که پس از آن وارد تمدن شده است قرار می‌گیرد و هیچ تردید نیست که ایرانیان قرن‌ها پیش از تازیان بکشور گیری آغاز کرده‌اند. اگر بنا باشد باز مثل دیگری بزبان کلمه زدن فارسی درسکه ساختن بکار رفته و در زبان فارسی « درم زدن » بمعنی سکه زدن بکار برده‌اند و در زبان عرب عیناً آنرا تقلید کرده و « ضرب » گفته‌اند و البته پیداست که باز ایرانیان قرن‌ها پیش از اعراب سکه زده‌اند. در کلمه « عین » تازی چه می‌گوئید که هم بمعنی « چشم » است و هم بمعنی « چشمه » در نظر بگیرید که هیچ زبان دیگری بجز زبان فارسی نام جایی که آب از آن می‌تراود از چشم مشتق نشده است و همین نکته ما را وادار می‌کند تقلید و پیروی تازیان را از زبان فارسی بر مراتب بیش از آنچه تصور می‌رود و پیشینیان ما اندیشیده‌اند بدانیم اگر بر سر ترکیبات زبان فارسی برویم می‌بینیم که گاهی برخی از ترکیبات تازی ترجمه تحت‌اللفظ زبان فارسیست مانند « سوء الظن » ترجمه « بد گمانی » و « بیاض الوجه » ترجمه سفید رویی و « وسیع الصدر » ترجمه گشاده دل و بسیار نظایر دیگر حتی در معانی مجازی که از اسامی ذات ناشی میشود تقلید های بسیار تازیان از ایرانیان کرده‌اند چنانکه معنی حقیقی سر در زبان فارسی عضو نهایی بالای بیکر جانور است و معنی مجازی آن پیشواست و در زبان تازی « رأس » همین حال را دارد معنی حقیقی است در فارسی دو عضو راست و چپ بالاتنه جانور است و معنی مجازی آنهم توانایی و اختیارتست و هم باور و دستیار و « ید » و مخصوصاً جمع آن « ایادی » در زبان تازی عیناً همین حال را دارد و حتی « دراز دستی » فارسی را به « ید طولی » ترجمه کرده‌اند و باز نظایر دیگر.